

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

ده سال جمعه گردی، از سکولاریسم نو تا سکولار دموکراسی

اگرچه در گذشته چندان فرصتی نیافته بودم که نشان دهم چرا «سکولاریسم نو» و «سکولار دموکراسی» دو همزاد مفهومی اند و من چرا و چگونه از آن یکی به این یکی رسیده ام اما، اکنون، با پایان گرفتن دوره ده ساله ای از نوشتن حدود پانصد مقاله با عنوان «جمعه گردی ها»، که جای پای تحولات فکری یک ایرانی علاقمند به تاریخ گذشته و حال و آینده کشورش را در خود دارند، و در سرآغاز دوره دیگری، که امیدوارم طی آن این اندیشه ها نمود عملی بیشتری هم پیدا کنند، فرصتی را فراهم کرده ام تا بصورتی مختصر سیر تحول اندیشه از «سکولاریسم نو» تا «سکولار دموکراسی» را با خوانندگان وفادار «جمعه گردی ها» هم مرور کنم.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

ده سال پیش، به دعوت دوست قدیمی ام آقای تقی مختار، مدیر و سردبیر نشریه «ایرانیان» که نزدیک به بیست سال است در پایتخت امریکا منتشر می شود، من نوشتن مقالاتی هفتگی را آغاز کردم که پس از مدتی نام «جمعه گردی ها» را بر آنها نهادم، چرا که آن نشریه روزهای جمعه منتشر می شد و هنوز هم می شود.

سپس، هشت سال پیش، با مدد گرفتن از کمک های معنوی و مادی دوستی همدل و همفکر، متصدی انتشار نشریه ای اینترنتی به نام «سکولاریسم نو» شدم.

سه سال پیش هم، با برگزاری «اولین کنگره سکولار دموکرات های ایران» و تشکیل «جنبش سکولار دموکراسی ایران»، آن نشریه تبدیل به پایگاه رسمی این جنبش شد و به همین نام به کار خود ادامه داد.

در طی این سه سال اما من، بعنوان سردبیر این هر دو نشریه، هرگز چندان فرصتی نیافته بودم که، در راستای توضیح این تغییر نام، نشان دهم که چرا «سکولاریسم نو» و «سکولار دموکراسی» دو همزاد مفهومی اند و من چگونه از آن یکی به این یکی رسیده ام. اما، اکنون، با پایان گرفتن دوره ده ساله ای از نوشتن حدود پانصد مقاله با عنوان «جمعه گردی ها»، که جای پای تحولات فکری یک ایرانی علاقمند به تاریخ گذشته و حال و آینده کشورش را در خود دارند، و در سرآغاز دوره دیگری که امیدوارم طی آن این اندیشه ها نمود عملی بیشتری هم پیدا کنند، فرصتی را فراهم کرده ام تا سیر تحول اندیشه از «سکولاریسم نو» تا «سکولار دموکراسی» را بصورتی مختصر با خوانندگان وفادار «جمعه گردی ها» مرور کنم.

تضاد و همزیستی

داستان از توجه به این واقعیت آغاز می شود که جوامع کنونی، بصورتی کاملاً غیر عمدی، پدیده هائی «رنگارنگ» اند و وفور نژادها و قوم ها و فرهنگ ها و ادیان و مذاهب و زبان ها در یک «جامعه واحد» منشاء حضور «مجموعه های گوناگونی از ارزش ها و هنجارها» شده و این «وفور» اغلب می تواند یا به «تزامم» و «تخالف» و «تضاد» بیانجامد و یا - اگر شرکت کنندگان در این رنگارنگی عاقل و بالغ باشند - رو به «تساهل» و «تحمل» و «همزیستی» نهاده و جامعه را از خطر نابودی نجات دهد.

در عین حال، از آنجا که هر جامعه ای زاینده دستگاه های اعمال قدرت (چه قانونی، چه غیرقانونی، و چه نظامی) است، اگر این «قدرت» تنها به چنگ پیروان یک مجموعه ارزشی - هنجاری از میان مجموعه های پر شمار دیگر بیافتد و این «پیروان» بخواهند ارزش ها و هنجارهای خود را بر کل جامعه تحمیل کنند، حاصل کار، بصورتی خود بخود، عبارت از استبداد، سرکوب و تبعیض تقسیم کننده جامعه به «خودی» و «ناخودی» خواهد بود.

صحت این نگاه بدیهی را بقدرت رسیدن «دینکاران فرقه دوازده امامی» در کشورمان به اثبات رساند. آنها قانون اساسی جدیدی را بر بنیاد شریعت فرقه خود نوشتند و کار «شیعی کردن جامعه» را (تحت نام «اسلامی کردن») آغاز کرده و دست به کشتارهای وسیع و سرکوب های خونین و فراری دادن میلیون ها ایرانی «دگر اندیش» زدند که، طی هفتاد سال تسلط اندیشه های برآمده از انقلاب مشروطه، با مفاهیمی همچون «دموکراسی، برابری همه شهروندان یک کشور در برابر قوانین، آزادی احزاب و سندیکاها و نیز آزادی بیان و تبلیغ اندیشه» آشنا شده و برای متحقق ساختن آنها در کشورشان مبارزه نموده و حتی، اصالتاً به همین سودا، در انقلاب 57 شرکت کرده بودند. اما از آغاز کار حکومت جدید بود که کلیه تصورات مثبت در مورد انقلابی که «اسلامی» (به معنای «شیعی») نام گرفته بود در برابر یک قانونمندی جامعه شناختی رنگ باختند: در جامعه متکثر قدرت نباید به دست یک گروه واجد ارزش ها و هنجارهای منسجم و تئوریزه شده بیافتد!

اینگونه بود که من، بعنوان یک دانش آموخته جامعه شناسی، نسبت به غفلت عظیم خود و همدرسانم از آموزه های همان علمی که دانشجوییم بودیم واقف شده و سفری پر فراز و نشیب را با ذهنیتی جستجو گر و ملتهب آغاز کردم.

سکولاریسم و مشکلات آن

در نخستین گام، ماهیت «مذهبی» رژیم تازه به دوران رسیده مرا به سوی بخش فراموش شده ای از زندگی و مطالعاتم رهنمون شد، و آن داستان رسیدن عصر روشنگری اروپا به مفهوم «سکولاریسم» (به معنی جدا کردن مذهب از حکومت) بود. تا آن زمان چندان در مورد این مفهوم عمیق نشده بودم اما تجربه حضور روحانیت شیعه امامی در حکومت و تحمیل سرکوبگرانه مفروضات و ارزش ها و هنجاری های این مذهب بر جامعه متکثر کشورم، بصورتی تجربی موجب انکشاف معنا و ضرورت سکولاریسم در ذهن من شد. پس مصمم شدم تا در مورد سکولاریسم و چگونگی پیاده کردن آن در ایران بیشتر فکر و مطالعه کنم. اما، بلافاصله، هم در آغاز راه، چند پرسش سمج در برابرم ظهور کردند که ذهن را در مورد راه علاجی به نام «سکولاریسم» دچار تردید می ساختند:

- مگر، هفت دهه پیش تر، «انقلاب مشروطه»، و جدال سهمگین مبارزان راه آن با آخوندهای «مشروع طلب» بر سر همین نبود که می خواستند حکومت کشورمان سکولار باشد، و «دموکراسی، برابری همه شهروندان یک کشور در برابر قوانین، آزادی احزاب و سندیکاها و نیز آزادی بیان و تبلیغ اندیشه» در جامعه برقرار شود؟

- و مگر بی اعتنائی شاهان پهلوی به اعتراضات آخوندهای شیعی نسبت به سکولاریزه کردن جامعه نبود که کشور را در حد قابل توجهی از شر آنها مصون داشته بود؟

- پس چرا، با وجود این «نگاه سکولار»، نتوانستیم به دموکراسی و برابری همه شهروندان کشور در برابر قوانین، و آزادی احزاب و سندیکاها و نیز آزادی بیان و تبلیغ اندیشه برسیم و استبداد توانست خود را بصورت هولناکی «باز تولید» کند؟

این پرسش ها به واقعیتی منتشر در سراسر جهان راه می بردند: اگرچه دموکراسی، بدون استقرار سکولاریسم، در یک جامعه متحقق ناشدنی است اما سکولاریسم (به معنی جدا سازی مذهب از حکومت) نه تنها لزوماً دموکراسی را به همراه خود نمی آورد بلکه می تواند مادر استبدادهائی نوظهور باشد. می شد دید که قرن بیستم، بخصوص در فاصله بین دو جنگ جهانی و سپس در پی هر انقلاب جدید، مشحون از پیروزی سکولارها و شاهد پیدایش حکومت هائی سکولار بوده است: در یکسو لنین، استالین، هیتلر، موسولینی، و در سوی دیگر کمال آتاتورک، رضا شاه، و... آنها همگی حکومت های خود را بر بنیاد سکولاریسم بنا کرده بودند اما هیچ کدام این حکومت ها، در مدارجی متفاوت، «دموکراتیک» نشده بودند. و من، عاقبت، پاسخ پرسش هائی را که در ذهن داشتم در این نکته یافتم که این حکومت ها اگرچه «مذهب» را از حوزه نفوذ خود رانده بودند اما هر یک، به فراخور حال شان، نوعی «ایدئولوژی سکولار» را جانشین آن «مذهب رانده شده از حکومت» نموده و این «ایدئولوژی ها»، در عمل، دقیقاً شبیه «مذهب» عمل کرده و منشاء تبعیض و آغازگر روندی سرکوبگرانه شده بودند.

یکی بودن مذهب و ایدئولوژی

همسانی کارکردی «مذهب» و «ایدئولوژی های سکولار»، و بطور کلی «ایدئولوژی»، مرا متوجه یکی بودن گوهرین این دو کرد. می شد دید که ایدئولوژی نیز نوعی مذهب است، یا مذهب نوعی ایدئولوژی است و، پس، لازم است که «سکولاریسم» را از تبدیل شدن به «ایدئولوژی» نجات داد و باید، بجای اینکه فکر کنیم سکولاریسم آورنده دموکراسی است، به این بیندیشیم که اصل مطلب «دموکراسی» است و سکولاریسم فرع بر آن محسوب می شود؛ آنگونه که دموکراسی را باید همچون اسم فعلی در نظر بگیریم که صفت اش «سکولار» است و اگر این اسم (=دموکراسی) از آن صفت (=سکولار) محروم شود بلافاصله از میان بر می خیزد و جانشین اش «استبداد سکولار» می شود که با تبدیل کردن سکولاریسم به ایدئولوژی، یا نوعی مذهب، تبعیض آفرین و سرکوبگر می شود.

بدینسان می شد دید که صورت مسئله به این بر می گردد که چگونه سکولاریسم را می توان به دموکراسی متعهد کرد و «سکولاریسم دموکرات» یا «دموکراسی سکولار» را بوجود آورد؟

خوشبختانه، پاسخ این پرسش را انسان های روشن دوران پایان جنگ دوم جهانی بوضوح در قالب «اعلامیه جهان گستر حقوق بشر» داده بودند و تنها کافی بود تا به جستجوی سکولاریسمی برویم که بر شالوده این اعلامیه ساخته شده باشد.

اینگونه بود که «تصور نوینی» از سکولاریسم در ذهن متجلی می شد که از یکسو ایدئولوژی گریز و، از سوی دیگر، مبتنی بر «اعلامیه جهان شمول حقوق بشر» بود.

من نام این امتزاج را «سکولاریسم نو» نهادم و، با انتشار یک نشریه اینترنتی به همین نام، کوشیدم که توضیح دهم دو فرق عمده «سکولاریسم کلاسیک» با «سکولاریسم نو» در آن است که سکولاریسم نو «مذهب» و «ایدئولوژی» را یکی می بیند و هر دوی آنها را از حکومت جدا می کند و، در عین حال، نسبت به مفاد «اعلامیه جهان شمول حقوق بشر» متعهد است.

سکولاریسم و بازتولید استبداد

اما این پایان ماجرا نبود. پرسش دیگری که بزودی سر بر آورد آن بود که:

«چرا در پی هر انقلاب مدعی سکولار و دموکرات بودن، دست یابندگان به قدرت می توانند

سکولاریسم را نیز تبدیل به ایدئولوژی، و در نتیجه جانشین مذهب، کنند و از این طریق استبداد را بازتولید نمایند؟ و چگونه می توان، در پی تحولات و انقلابات هواخواه دموکراسی سکولار، از "بازتولید استبداد" (در اشکال مختلف آن) جلوگیری کرد؟»

پاسخ به این پرسش موجب یافتن پایه سومی برای «سکولاریسم نو» شد: در یک جامعه متکثر (که وجودش مفروض لازمی برای مطرح شدن اندیشه دموکراسی سکولار است) نباید اجازه داد که حکومت «متمرکز» شود و در دست یک گروه منسجم ایدئولوژیک و یا یک نفر با اینگونه مشخصات بیفتد، چرا که چنین تمرکزی، صورتی گریز ناپذیر، به بازتولید استبداد می انجامد.

معنای این سخن آن بود که «سکولاریسم نو نیز، بدون تمرکز گریزی در مورد قدرت حکومتی، می تواند استبداد را دیگر باره بیافریند». بدینسان، «سکولاریسم نو»، بعنوان راه حلی در جوامع متکثر، و در قامت «سکولار دموکراسی، بر سه پایه استوار گشت:

1. جدائی مذهب و ایدئولوژی از حکومت

2. مبتنی بودن سکولاریسم بر «اعلامیه جهان شمول حقوق بشر»

3. مبارزه با بازتولید استبداد از طریق جلوگیری از متمرکز شدن قدرت، به استناد همان اعلامیه و ملحقات اش.

تأملی بر این پایه سوم

در مورد این «پایه سوم سکولار دموکراسی» باید بر این نکته تأمل کرد که، در «جوامع متکثر استبداد زده»، عادت های سیاسی رایج موجب می شوند که قائل شدن به ضرورت عدم تمرکز خود نوعی زمینه سازی برای تجزیه کشور تلقی شود. در این جوامع (بر خلاف جوامع دموکراتیک سکولار) تصور آن است که می توان سکولار و دموکرات بود اما، برای حفظ تمامیت ارضی کشور، باید از نامتمرکز کردن قدرت جلوگیری کرد.

ولی، واقعیت های عملی و تئوریک، هر دو، نشانگر آنند که اتفاقاً پیدایش «میل به تجزیه» در مناطق مختلف یک کشور مستقیماً ناشی از دو عامل «تبعیض و استبداد» است و این دو عامل نیز خود محصول استقرار حکومت های ایدئولوژیک متمرکز اند.

در واقع، می توان دید که در کشورهای استبداد زده، و حتی موقتاً خلاص شده از آن، مفهوم «عدم تمرکز» با مفهوم «تجزیه طلبی» یکی تلقی می شود؛ درست همانگونه که مفهوم «سکولاریسم» با مفهوم «دین ستیزی» همسانی می یابد. حال آنکه عدم تمرکز، با تقسیم امر خودگردانی مابین استان های کشور و جلب رضایت مردم مناطق مختلف تمامیت ارضی یک کشور را تضمین می کند و سکولاریسم، با بستن راه دخالت مذاهب و ایدئولوژی ها در حقوق اساسی، چتری حمایتی می شود که در سایه آن آزادی دین و مذهب، و نیز آزادی عقاید غیر دینی و مذهبی، به یکسان تضمین می گردد. و این همان امری است که در جوامع متکثر امروز تنها راه وصول به دموکراسی بوده است.

از این منظر که به جهان امروز بنگریم می بینیم که هیچ کشور سکولار و دموکراتی نیست که، به صراحت یا در عمل، «اعلامیه جهان گستر حقوق بشر» را زیر بنای قوانین اساسی خود نکرده و به نوعی از عدم تمرکز وفادار نباشد؛ بطوری که می توان گفت سکولار دموکراسی، خواهی نخواهی، با تمرکز گریزی همراه است.

پایانه

نویسنده «جمعه گردی ها» راه ده ساله قلم زنی خود، از «سکولاریسم نو» تا «سکولار دموکراسی»، را به شادمانی پیموده است؛ چرا که به رأی العین دیده است که سکولار دموکراسی می تواند همچون آلترناتیوی تنومند در برابر «حکومت مذهبی» (که هم استبدادی و هم تبعیض آفرین است) قد علم کند و زمینه و امکان «نا - بودی» استبداد مذهبی را فراهم آورد. او، همچنین، پنج سال از این راه را، در کنار قلم زدن ها و گفتارهایش (که این یکی خود به ششصد می رسد) به هموار کردن راه ظهور چنین آلترناتیوی هزینه کرده است و اکنون یازدهمین سال را با این یقین می آغازد که، اگر کشورمان را ماجراجوئی های رهبران فرقه دوازده امامی به نابودی نکشاند، و اگر ملت ایران برای تحقق سکولار دموکراسی همت کند، کشور عزیز ما نیز خواهد توانست از آتش خون زده این چهل سال فلاکت بار، بگذرد و با در دست داشتن درفش سکولار دموکراسی، به دگراندیشی ها و همزیستی های رنگارنگ جهان متمدن باز گردد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحه نوری علا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>